



بازدید عهد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	نصائح
مؤلف	حضرت
موضوع	خطبه حضرت علی مرتضیٰ
شماره ثبت کتاب	۲۵۵۷
شماره قفسه	۷۸۷۷



شماره سی ششم
۳۶ - ۳۷

عقبنام فهرست شده
۲۵۵۷



10

20



بازدید عهد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
 خطبه بهر خندان نامبر
 کتبخانه
 مؤلف: جناب
 مورخ:
 شماره قفسه: ۷۸۷۷
 ۲۵۵۷

شماره سی شش
۳۶ - ۳۷

خطی و فهرست شده
 ۲۵۵۷





تو لاکه ای فرزند فرزند	کنند از توبه با در پند او
ز سر پندت و نادان بهره مند	که وقت حاجت از کار بند
مرامت شد سال ترا ممت	ترا قبالی می دید مرا مت
پیش نام ز عمر زنده خویش	ملول از سال و ماهه خویش
زمن گشتی که کار آید نیاید	کلی کافسه و نون خارا آید
چه بود اکنون کار از دست رفت	ز نام اختیار از دست رفت

تو جندی کن که در کفایه دار	بفرق از تلج دولت سایه دار
بکن کاری که سودی دارد	بهر باران جودی بار داشته
تخت از کعبه اشمن دور شد	ز جمل آباد نادان بد شد
بود معلوم سر از او بنده	که نادان مرده و داناست بنده
کسی که دعوی فساد را گلی کرد	کجا با مردگان نمحاسمی کرد
و لیکن با پادشاه در این راه	که علم از فساد او ان عمر کو تا
نیاید سچکس عسر دو باره	بعلی رو که راست نیست چاره
چه حاصل ز آنکه دانی کیمسارا	سپس خود را نکرده ز زسارا
ز توفیق عمل چون خلعت خاص	رسد از اطمینان ز کین با خلاص
عمل کر معنی اخلاص حایت	بدون چینه کاران خام کایت

ز کار خام کس سودی ندارد	چو جلو اخام باشد علت آرد
چو اخلاص آوری بیابش آگاه	که باشد صد نظر اخلاص را
بخوش پوشی خوشخواری مکن غمی	تا بس از راحت پشت شکم روی
بود ز افات چون قندحصارت	که افتد بر خشی بوشی قنارت
غرض از جامه دفع حر و برداست	نذار و میل زینت هر که مراد است
چو رویه کر شوی از زرم مشاوان	کشندت پست از سر سگ شان
بشیری مکن همچون مکن جسد	که آخرت بر پاست نه شد
بتلخی شاد زین برین بجز غوغا	که تا کنج کمر کردی صدف و
ز خوان کسی کالای امحشت	در آزار وی انگشتمان مکن محشت
نمک چون کنی خورد خود مضر	نمک آن نمک است بر حرف

با حسان بر اجاد دست بکش	منه دشمنی مدعی پای
میشان قرض و پستان بچشم	فان القرض مراض الحجب
بخش باش از ایشان بار بردا	سازار و ام و ایشان کن ان
چنان نیک و بخش کردی کام	که بر گردن نیاید بارت از او
برای و پستان جان زافه کن	ولیکن دست از دشمن جدا کن
که باشد دوستان یا خستد	دشمن روشن نور آستان
کشد بار تو چون کردی کرانها	کشد کار تو چون کردی ز کجا
ز ناخوشی که را کید و خوش است	کند ز آب نصیحت آشت پست
ز آرایش چو کرد و دستگیرت	بر آرد پاک چون موی ز خیرت
بکار نیک کردن باور تو	بکوی نیکنامی رسب تو



چنین ماری که یا بنی کت او شو
 ایر حلقه قرآک او شو
 وگرنه روی در دیوار خود باش
 بیز را خیار و یار خار خود باش
 ز غمهای زمانه شاد بنشین
 زانده جهان از آتشین
 فراوان شغلها اندکی کن
 ز عالم روی شغل اندر کی کن
 اگر باشد شب تاریک اگر روز
 بهر وقتی که باشد دل در او دو
 وگرنه ترا این دولت از دست
 نشاید عاریکاری بخودت
 بکنین کارخانه با کتب روی
 خیال خویش اوده با کتب غمی
 زو انایان بود این گفته مشهور
 که دانش در کتب اناست را کور
 ایس کنج تنائی کتابت
 فروع صبح دانائی کتابت
 بودی مزدوست او پستیاد
 روانش نخبست مردم کشیاد

ندیمی مغز داری پوست پوک
 بستر کار دانا پنهانموش
 دروش همچو غنچه از ورق پر
 بقیت سرورق زان کی مطلق در
 عاری کرده از زکین اویم است
 دو صد کلیرین در وی تعمیر است
 همه شکین صغیران تو بی تو ی
 بر پس رقت نهاده روی روی
 زیکر کنی همه هم روی و هم پشت
 که ایشا ز از زدن کن لب اکشت
 بهتر لطافت لب کشایند
 سزاران کو میسنی نایند
 کهی اسپه ار جوان باز گویند
 که از قول پیسبر راز گویند
 کهی باشند چون صافی در
 بانوار حسایق رستمونان
 کهی آرنده در طی عبارت
 حکمت های یونانی شارت
 کیت از رفتگان تاریخ خوانند
 که از آینه اخبارت ستاند

کمی ریزند از دریای اشعار	بجیب عقل کوه سرفای اسپه دار
به یک زین مقاصد چون نمی کوش	مکن مقصد اصلی فراموش
کرت بود کلی سوی آن ویسے	مکن غالی از آن باری مکن پوسے
بر از دل چو بختانی لب خویش	نخست از خیر و شر آن نمیش
چو آید از نفس مرغی پس دروا	وگر مشکل توان آوردش باز
درونی تیسده از نیل و خار	زبان بکشی در شرح معارف
معارف که چه موبار یک باشد	چه حاصل از پنج دل تاریک باشد
مکن با صوفیان خام یاری	که باشد کار خانان خام کاری
طریق پنجه کاری را ندانست	نجامی میوه از باخت فشانست
راصل خویش آن میوه برید	باند تا قیامت نار رسیده

منه دست تپی از سیم و از زر	بخرد دست پر سپهر پرور
چو در دستش نبی دست را دوت	بدست آید ترانج سعادت
چو عیسی تا توانی خفت بی خفت	ده نقد بجز در از کف مفت
ز دیده خواب راحت دور کرد	به از سینه ابلی با حور کرد
بگلن پشت بر خاکستر گرم	به از پهلوی زن بر بسترم
اگر ترسی که ناکه نفس خود کام	بمیدان خطا کاری زنده کام
ز زن کردن به نبییش بر پا	که تو آمد و گزنجبیدن از جا
بدین نیت در سزین که گویی	صلح تقصیر عی اول نه خوبی
زنی کش سرخ روی ز عفافست	همین گلگون رویش کفافت
در آن حله جمال حور دارم	که از نامحرمش مستور دارم

بود قرب پلاطین آتش تیز	از ان آتش بسان دو دیکیز
چو آتش بر فرزند شعل نور	از ان میگیر بهره یس کن از دور
از ان ترسم که چون دیکه را	ز نور زندگی تاریک ماینه
نه پانصبه را در میان	که غزل و نصب را کردی نشانه
ز آسودن آن پسند پرینز	که گیسو دیکری دستت که بر خیز
ز نصب روی در بی منصبی نه	که از هر منصبی بی منصبی به
ز تحت پاک کن اندیشه خویش	تو اضع کن بهر کس پیشه خویش
چو خسته خویش از سر کشی با پس	نذار در سر نهاد ضربت با پس
چو خود را دانه بر خاک افکند خوار	ز خاکش مرغ بردار و بنهار
طلب میکنی بصدرا رحمت	تبعظیم بلند ان سپه بلبلت

عد در امین که چون نجات فیروز	شد از تقدیم صفر اقرونی اند
مکن عسده اگر کردی وفا کن	طریق یوسفایه را در با کن
از ان حضرت که فیاض وجود	خطاب جمله او فو بالعقود است
چو نادان نه در بند پدر باش	پدر بکنده ارفه زنده سر باش
چو دو داز روشنی نبود شانند	چه حاصل آنکه آتش است خیزند
مکن بادش مجرور خلوت خاص	که سازی شاهش از بکلیه خلاص
چو پندی بشنوی از پند فرما	چو دانا بایدش در جان دمی با
نه چون دان ز یک گوش دیار	زدیک گوش سیر و نش کد اید
روید بی درنگی دانه در خاک	نیاید قطره قدر که سر پاک
نباشد این مثل پوشیده بر کس	که کرد خانه کس عرفی بود بس

چو دریا می خیزد جنبش نساید	ز بانگ غمک میسما چو آید
مان به کاخ درین دیر مجازی	که فضل خدایت کار ساری

کتابه ابد المذنب موباقونان قابا غفر ذنوبه و غیره
 در فصلی که از برودت سوآب از جریان
 و مرغ از طیران ایستاده بود
 صورت آتام یافت



این کتاب تصنیف شده است در سال ۱۲۵۰ هجری قمری
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
 در ماه رمضان ۱۲۵۰ هجری قمری
 در شهر تبریز
 در روز شنبه ۱۳ ذی القعدة
 در ماه رمضان ۱۲۵۰ هجری قمری
 در شهر تبریز

